



برف

زردها بی خود قرمز نشده اند
قرمزی رنگ نیانداخته است
بی خودی بر دیوار .
صبح پیدا شده از آن طرف کوه « ازاکو » اما
« وازنا » پیدا نیست
گرته ی روشنی مرده ی برفی همه کارش آشوب
بر سر شیشه ی هر پنجره بگرفته قرار .

وازنا پیدا نیست
من دلم سخت گرفته است از این
میهمانخانه مهمان کش روزش تاریک
که به جان هم نشناخته انداخته است :
چند تن خواب آلود
چند تن ناهموار
چند تن نا هشیار .
نیما یوشیج - 1334